

حسین منزوی

گزینہ‌ی اشعار

به کوشش و انتخاب:

محمد فتحی



اسنادات فروری

سرشناسه:	منزوی، حسین، ۱۳۲۵-۱۳۸۳.
عنوان و نام پدیدآور:	گزینه اشعار حسین منزوی / به کوشش و انتخاب محمد فتحی
مشخصات نشر:	تهران: مروارید، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری:	۲۵۸ ص: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک:	978-964-191-431-0
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیبا
موضوع:	شعر فارسی - قرن ۱۴
ناسه افزوده:	فتحی، محمد، ۱۳۱۹-، گردآورنده
رده‌بندی دیویی:	۸۱۶/۶۲
رده‌بندی کنگره:	۱۳۹۴ ۱۶/۴۴۴ ن/ ۸۲۲۳ PIR
شماره کتابخانه ملی:	۴۰۹۰۷۹۱



کتابخانه ملی ایران

تهران، خیابان انقلاب، روی درگاه ایران، پلاک ۱۱۸۸ / ص. پ. ۱۶۵۴ - ۱۳۱۴۵
 دفتر: ۰۲۷ ۶۶۴۸۴۰۲۷ - ۶۶۴۸۴۱۱ - ۶۶۴۱۴۰۴۶ - ۶۶۴۰۰۸۶۶
 فروشگاه: ۶۶۴۶۷۸۴۸
<https://instagram.com/morvaridpub> <https://telegram.me/morvaridpub>
www.morvaridpub.com

گزینه اشعار

حسین منزوی

به کوشش محمد فتحی

تولید فنی: الناز ایلی

صفحه‌آرایی: تینا حسامی

چاپ اول ۱۳۹۵

چاپ، صحافی و لیتوگرافی: طیف‌نگار

تیراژ ۱۱۰۰

ISBN: 978-964-191-431-0

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۱-۴۳۱-۰

۱۹۰۰۰ ریال

فهرست

- ۹..... غنی در اندرز / محمد فتحی
 ۱۳..... همیت رفتن در رفتن، ز آمدن چه خبر؟ / روح‌الله کاظمی

غزل‌ها

- غزل ۲: دریای شورانگیز چشم من چه زیباست!..... ۲۳
 غزل ۴: لب‌ت صریح‌ترین آیه‌ی شکه‌فای است..... ۲۴
 غزل ۷: چگونه باغ تو باور کند بهار را؟..... ۲۶
 غزل ۳۱: لیلا دوباره قسمت ابن‌السلام شد..... ۲۸
 غزل ۴۲: خانه‌های دم‌کرده، کوچه‌های بغض‌آلود..... ۲۹
 غزل ۴۴: برابر منی اما مجال دم زدن نیست..... ۳۰
 غزل ۴۹: زنی که صاعقه‌وار آنک، ردای شعله به تن دارد..... ۳۱
 غزل ۵۰: برق سپیده دیدم، در مشرق جبینت..... ۳۲
 غزل ۷۲: خوش آن‌که سکه‌ی خورشید را دو پاره کنی..... ۳۳
 غزل ۷۶: پای در ره که نهادید افق تاری بود..... ۳۴
 غزل ۸۲: ای برآورده‌ی وصل شب مهتاب و پگاه!..... ۳۶
 غزل ۹۰: ای یار دور دست که دل می‌بری هنوز..... ۳۸
 غزل ۱۰۳: کجاست بارشی از ابر مهربان صدایت؟..... ۳۹
 غزل ۱۰۴: قندِ عسلِ من! "غزل" من! گل ناز!..... ۴۰
 غزل ۱۱۰: گزیدم از میان مرگ‌ها، این گونه مردن را..... ۴۲

- غزل ۱۱۵: ریشه‌ی سرو جوان با خاک، صحبت می‌کند ۴۳
- غزل ۱۱۷: بی‌عشق زیستن را، جز نیستی چه نام است؟ ۴۵
- غزل ۱۳۶: گرفتم این که ستردم غبار تازه ز رویم ۴۷
- غزل ۱۸۵: وقتی که خواب نیست، ز رویا سخن مگو ۴۸
- غزل ۱۴۵: شاعر! تو را زین خیل بی‌دردان، کسی نشناخت ۵۰
- غزل ۱۴۶: به سینه می‌زنم سر، دلی که کرده هوایت ۵۳
- غزل ۱۴۹: نخفته‌ایم که شب بگذرد، سحر بزند ۵۴
- غزل ۱۵۲: گور شد گهواره آری بنگرید اینک زمین را ۵۶
- غزل ۱۵۵: اسیر خاکم و نفرین شکسته بالی را ۵۸
- غزل ۱۶۰: نوبت آمد، می‌نوازد نوبتی، ناقوس مان ۶۰
- غزل ۲۰۴: در مقام پذیرش، خوش است خاموشی ۶۲
- غزل ۲۰۶: خیال جان بنگ من، به سوی ماه جهیدن بود ۶۴
- غزل ۲۶۰: دلی شغفه را، و به لحظه تنها بذاره؟ ۶۵
- غزل ۲۷۳: قصد جان می‌کنم آن عید و بهارم بی‌تو ۶۶
- غزل ۲۷۸: از روز دستبر به باغ و بهار تو ۶۷
- غزل ۲۸۳: تقدیر تقویم حرام ما با خون می‌کشید ۶۸
- غزل ۲۸۴: از زیستن بی‌تو مگو، ریسر این نیست ۷۰
- غزل ۲۸۷: ای خون اصیلت به شتک‌ها ز غدیران ۷۱
- غزل ۲۸۸: مژگان به هم بزن که بپاشی جهان من ۷۳
- غزل ۲۸۹: به آب و تاب که را جلوه‌ی ستاره‌ی تو داشت؟ ۷۴
- غزل ۲۹۲: آب، آرزو نداشت به غیر از روان شدن ۷۶
- غزل ۲۹۴: حکم از زمین رها شدن نبود ۷۷
- غزل ۲۹۸: مرا، آتش صدا کن تا بسوزانم سراپایت ۷۸
- غزل ۳۱۱: دیدنت بی‌نظیر منظره‌هاست ۸۰
- غزل ۳۱۸: چیزی بگو بگذار تا هم صحبت باشم ۸۱
- غزل ۳۲۱: مرا ندیده بگیرد و بگذرد از من ۸۲
- غزل ۳۲۴: جز همین در به در دشت و صحاری بودن ۸۴
- غزل ۳۴۶: زن جوان، غزلی یار دلف «آمد» بود ۸۶
- غزل ۳۴۷: هستی چه بود اگر که مرا و تو را نداشت؟ ۸۸
- غزل ۳۵۴: دیگر برای دم زدن از عشق، باید زبانی دیگر اندیشید ۸۹
- غزل ۳۶۲: نام من عشق است، آیا می‌شناسیدم؟ ۹۰

- غزل ۳۸۲: ایرانم! ای از خون یاران، لاله‌زاران! ۹۲
- غزل ۴۰۰: خانم سلام و شکر که سبز است حال تان ۹۴
- غزل ۴۲۵: ای فصلِ غیر منتظرِ داستان من! ۹۶
- غزل ۴۳۵: گرمی آری گرمی! آنک چنگ و دندان آخته ۹۷

مثنوی‌ها

- دخترکم ۱۰۱
- سایه ۱۰۷
- با تو بودن ۱ ۱۱۳
- مرگ فرهاد ۱۱۶
- «غزل» در مثنوی ۱۲۰
- ۱۲۲
- خانه ۱۲۴
- با بیم موج ۱۳۶
- موعود ۸ ۱۳۸

قصیده‌ها

- سیمرغ قلعه‌ی قاف ۱۳۳

چهارپاره‌ها

- جز «دوست» ۱۴۱
- شهر خالی ۱۴۴
- ناگفته ۱۴۶
- مادرانه ۱۴۸
- ایران ۱۵۲

دیگرها

- فریب ۱۵۷
- مویه ۱۶۰

۱۶۳	خورشید هم عاشق توست
۱۶۵	عمر من، دفترم

رباعی‌ها

۱۶۹	رباعی‌ها
-----	----------------

شعرهای آزاد (نیمایی + سپید)

۱۸۲	همسایه روی مهتابی بود
۱۸۵	تغزنی در آن
۱۸۷	میدان
۱۸۹	روشن
۱۹۹	دریایی
۲۰۱	وقتی تو نیستی
۲۰۵	مرثیه‌ی لیلا
۲۰۹	پاییزی
۲۱۲	اسم اعظم
۲۱۵	دریغ
۲۱۸	دوباره‌ی بودا
۲۲۱	حتّا شکوفه‌ای را
۲۲۳	آبی ۱
۲۲۸	صبح رحیل
۲۲۷	غزلی در راه
۲۳۰	گذار
۲۳۱	پیوند
۲۳۲	انگار
۲۳۴	از کهریا و کافور
۲۳۶	سالومه
۲۳۷	آبی‌ها
۲۳۹	اسم اعظم
۲۴۲	بی‌مرگی

۲۴۴	 رابعه
۲۴۶	 دغدغه
۲۴۹	 در ایستگاه مه‌آلود
۲۵۱	 روزها، همه...
۲۵۳	 به همین سادگی!
۲۵۵	 آستانه‌ی ناگهان
۲۵۷	 سومین

www.ketab.ir

سخنی در آغاز

شر هویت کلامی هر سرزمین است. شناسنامه‌ای که به روایت پیشینه‌ی فرهنگی هر کشوری، پردازش به قول «لویس پرین»: «شعر پدیده‌ی عجیبی است. قدمت آن، به قدمت زبان است» به همین اندازه نیز عمومیت دارد. آن گونه که دریافته‌ایم، انسان‌های اولیه شعر ساخته‌اند و با آن زیسته‌اند و در مرور زمان و شکل‌گیری تمدن، انسان‌های متمدن نیز به شعر دل بسته‌اند و آن را رونق داده‌اند. در یک نگاه کلی، می‌توانیم بگوییم که در تمام فرهنگ‌ها، در تمام سرزمین‌ها و در میان همه‌ی جوامع و نژادهای بشری شعر سروده می‌شده، حفظ می‌شده و مشتاقانه خوانده یا شنیده شده است. در میان اقشار مختلف مردم چون حاکمان، دولتمردان و روحانیون، دانشمندان، کشاورزان، حتی سربازان و پیشه‌وران، به نسبت سطح آگاهی و فرهنگ‌شان نوعی از شعر رایج بوده است. به سخن دیگر، در میان دانش‌پژوهان و فرهیختگان تا عوام، و در میان پیران به بار نشسته تا کودکان، همواره در هر زمان و مکانی، حساسیت و علاقه نسبت به شعر وجود داشته است و این قالب بیانی برای انتقال درون‌ها به یکدیگر مورد پذیرش و استفاده قرار می‌گرفته است. «(زیادی؛ ۱۳۸۰: ۱۱۱)

همچنان که پرین می‌گوید شعر قالب بیانی برای انتقال درونیات آدمی است و یکی از این درونیات، تغزل است. انسان زمانی که دیگری را دید و به جان دریافت، تغزل

نیز رشد یافت. بی‌دلیل نیست که بسیاری از پژوهشگران ریشه‌ی تغزل را در شهرنشینی انسان‌ها ردگیری کرده‌اند. جان شورمند انسان است که با دیگری مترنم می‌شود و شور و هیجان او را وامی‌دارد تا به یاری کلمات از درونیات خود بگوید. شعر در کشور ما نیز با تغزل عجین است. تغزلی که به رابطه‌ای من و تویی می‌پردازد. گیرم در آغازین دوره‌های شعر فارسی در بخشی از قصیده پنهان شده بود. غزل، شکل کمال‌یافته‌ی تغزل در شعر ایران است. از رابعه بنت کعب که «عشق را دیدیم، کرانه ناپدید» وصف کرده است تا حافظ و سعدی که هر دم از عشقی آسمانی و زمینی سخن گفته‌اند.

در دوره‌ی حاضر، یحسین منزوی، شاعری است که بن‌مایه‌ی موضوعی اصلی شعرش عشق است و به در قالب غزل، چه در سایر قالب‌های شعری از عشق سخن گفته است.

چون تو موجی بی‌قرار ای شال در عالم نبود
هفت دریا پیش توفان تو، چون شال نبود

حسین به عشق نه در دیدگاه سنتی‌اش؛ بل با نگاهی متفاوت می‌نگرد، به همین دلیل است که در غزلی می‌سراید:

دیگر برای دم زدن از عشق باید زبانی دیگر اندیشید
باید کلام دیگری پرداخت باید بیانی دیگر اندیشید
تا کی همان عذرا و وامق‌ها؟ آن خسته‌ها آن کهنه عاشق
باید برای این بیابان نیز دیوانگانی دیگر اندیشید
تا چند شیرین داستان باشد؟ افسونگری نامهربان باشد
باید برای دل شکستن نیز نامهربانی دیگر اندیشید
پروانه را با خویش بگذاریم خسته‌ست از او دست برداریم
دیگر خوراک شعله را باید آتش به جانی دیگر اندیشید

هر کس حریف عشقخوانی نیست با هر مغنی این آغانی نیست
 باید برای اوج این اجرا آوازه‌خوانی دیگر اندیشید
 از هر که و از هر زبان دیگر تکراری است این داستان دیگر
 یا دست باید برد در طرحش یا داستانی دیگر اندیشید
 تا بر هدف چون تیر بنشیند ابزار یا بازو؟ چه می‌بیند؟
 شاید به جای آرشی دیگر، باید کمائی دیگر اندیشید

حنا است، اگر حسین منزوی را فقط محدود به قالب غزل کنیم. حسین در تمامی
 قالب‌های شعر فارسی از عشق سخن گفته است؛ گیرم به زبان و بیانی دیگر و از
 همین نگاه است که بدیشه برگزیده حاضر رقم خورد. با خود اندیشیدم که خوب
 است حسین منزوی، شاعر عشق - را در تمامی قالب‌های شعر فارسی نمایان کرد.
 به همین منظور برگزیده‌ای را انتخاب کردم که امیدوارم مورد توجه قرار گیرد.

با چنین امیدی

محمد فتحی

منبع: شعر چیست، عزیزالله زیادتی، وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۸۰.